

بلا حصار کابل و رویدادهای تاریخی

اعضای اولین کابینه افغانستان که مقارن جلسه و جشن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان در بلا حصار کابل تشکیل شد قرار آتی است:

صدراعظم: سید نور محمد شاه خان فوشنجی ملقب به (لوی مختار)

وزیر داخله: عصمت الله خان غلزائی جبار خیل ملقب به حشمت الملک
(لوی مین دغرو ملک)

وزیر خارجه: ارملاح خان غلزائی (لوی مین دبانندی)

وزیر مالیه: حبیب الله خان ملقب به مستوفی (لوی ملک)

وزیر حربیه: حسین علی خان ملقب به سپهسالار (تولمشر)

خزانه دار کل: احمد علی خان تیموری (لوی تولونی)

سرمنشی حضور: محمد حسن خان دبیر الملک (لوی کنبل) (۱)

قصیده میرزا عبد النبی خان **الله الحمد** که از مرحمت حی قدیر

و ز عنایات خداوند جهاندار خبیر **واصل:**

وارث تخت و نگین حامی دین (عبدالله) **انکه بی مثل و عدیل آمدوبی شبه و نظیر**

جو هر تیغ ظفر گوهر اکلیل جلال **قره العین جوانبخت امیر ابن امیر**

شد جهاندار پس از خسرو کیوان ایوان **شد اولوالامر پس از داور کیهان تسخیر**

سود از منصب والای ولیعهدی شان **از سر قدر کله گوشه بگردون اثیر**

یارب این منصب میمون همایون جلیل **باد فرخنده و زینده برین بد منیر**

شاه از بهر ولیعهد بائین ملوک **مجمعی ساخت که ناید صفتش در تعزیر**

خارج قلعه بفرمود که تا گرد آیند **خلق هر شهر و بلد هر چه صغیر اندو کبیر**

پنج لک مرد جهان دیده بفرموده شاه **جمع گشتند و نشستند سرا فگنده بزیر**

سی چهل فوج نظامی همه استاده پیا **همه درنده چو ضیغم همه غرنده چو شیر**

هر یکی سام نریمانی و در معر که چست **هر یکی رستم دستانی و در رزم دلیر**

فوج آراسته ز انسان که نظیرش در خواب **چشم بیننده ندیده است درین عالم پیر**

بر سر تل هر نجان شه ا نجم لشکر
 منبری ساخته شد بر سر آن رفت خطیب
 وز پس حمد خدا نعت پیمبر بسرود
 وصف بوبکر و عمر مدحت عثمان و علی رض
 گفت کای معشر اسلام ازین محفل عام
 مقصدانست که امروز جگر گوشه شاه
 هر که از حکم اولوالامر بتا بد گردن
 همه گفتند سمعنا و اطعنا بر ما
 در پی بیعت شهزاده با خلاص درست
 جمله گفتند بشهزاده که النصرت لك
 شاه بر گردن شهزاده حمایت فرمود
 بعد فرقان معظم بمیانش بست
 یعنی این مصحف و شمشیر بمن داده پدر
 هر که گردن کشد از حکم تو قرآن عزیز
 بعد از فوج نظامی اسلامی گردند
 توپ غرنده و جو شنده در صد عراده
 شام آن روز به شکرت این قوز عظیم
 کاخ و ایوان و سرار همه آئین بستند
 بام و در کوه و کمرشد ز چراغان روشن
 مشعل عیش بهر محفلی افروخته شد
 هفت پیکر که ندارند بد وزن مانند
 (صدراعظم) که بزرگان جهانش خوانند
 آنکه تا (نور محمد) بد لش تافته است
 بعد (مستوفی) نام آور عالی همت
 رفت و بنشست و بهر جانب او جم غفیر
 خطبه سر کرده تحمید خداوند قدیر
 وز پس نعت محمد که بشیر است و نذیر
 کرد بسیار و پس از منقبت چار امیر
 گفت کای امت پیغمبر ازین خلق کثیر
 وارث تاج و نگین گرد و اورنگ و سریر
 درخور ناز جحیم است و سزاوار سفیر
 این مه برج شرف بعد امیر است امیر
 ز استین دست کشیدند چه بر ناو چه پیر
 ایزد ت باد نگهدار و خداوند نصیر
 مصحف بار خدائی که علیم است و خیر
 از سر لطف مکلل بجو او هر شه شیر
 من سپردم بتوای وارث دیهیم و سریر
 خصم او گردد و بریده سرش زین شمشیر
 و پنج لك رفیق تفنگ از سر اخلاص ضمیر
 همه چون رعد خروشنده بر آورده نصیر
 مردم شهر و قری منعم و درویش و فقیر
 و چه آئین که نگنجد صفتش در تقریر
 جلوه کرد از لب هر بام دو صد ماه منیر
 خاصه در محفل مینووش این هفت وزیر
 هفت اختر که ندارند در آفاق نظیر
 (تول مختار) فلک قدر فلاطون تدبیر
 رایت بر تری افراخته بر چرخ اثیر
 که بتائید قلم کرده ممالک تسخیر

نام نامیش (حبیب الله) و محبوب قلوب
 پس (وزیر دول خارجه) کز مصلحتش
 (لوی مین باندی) پسندیده شه (ارسله خان)
 (حشمت الملك) که (لوی مین غرو) آمد لقبش
 خان باعزت و باشوکت و با رفعت و شان
 اختر پنجم از ان هفت (سپاه سالار) است
 (تولمشر) انکه بود نام گرامیش (حسین)
 بعد ازین پنج فلک رتبه (دبیر الملك) است
 آن حسن خلق حسن نام که از خدمت شاه
 پس معیر که به (لوتولولی) منصوب است
 هر چه محصول ممالک همه در ضبط وی است
 (واصلا) نظم توسر تا سر آفاق گرفت
 بیش ازین درد سر خسر و آفاق هده
 شیر اندیشه بصحرای معانی میگشت
 شد بخیریت عالم جو و لیعهد پس در
 آسمان گفت ز خیریت عالم بگنجدم از خوش بر اسای و بیرون کن الم از عالم پیر (۱)
 دست عمال انتلیجنت سرویس انگلیس در کارها :
 انگلیس ها مقدم بر تهاجم اول و دوم خود
 بر افغانستان و هنگام هجوم و تسلط موقتی
 ریش سفید شهر سبز و نصیحت
 های او به امیر شیر علیخان :
 مردم موزی که از گرفتن نام خود
 و نوشتن مکاتیب خود داری میکنند :
 ملاقات عجیب مولا داد آبدار
 امیر شیر علیخان باریش سفید
 مردموز در شهر سبز :
 زده ، در مساجد حجره ها و زیارتگاهها به نوعی

فعالیت تاش کلا در کابل در مردم را فریب میدادند که برخی از آنها حتی سال اخیر سلطنت اول امیر دوست در مساجد جامع مقام امامت را احراز کرده محمدخان ازین واقعه به مراتب بودند و کس از سروسر ایشان آگاه شده عجیب تر است: وجود این قبیل کلا آگاهان که

بنام و نشان والقب و لباس های مختلف مردم عوام حتی سرداران و بزرگان کشور را سالهای طولانی فریب دادند و به خیر و صلاح مقامات انگلیسی کار کردند منحصر بافغانستان آنوقت نبود بلکه در فاصله هائی که میان هند و افغانستان مثل علاقه های قبیلوی و میان افغانستان و خاکهای امپراطوری اولیه اتزاری مثل خان نشین های آسیای مرکزی بیشتر پراکنده بودند و فعالیت میکردند. مطالعه یادداشت های پراکنده سردار محمد عباس خان بن سردار محمد عثمان خان وزیر شاه شجاع که به اظهار خودش اصلاً یکی از (پنسل خوران) انگلیسی بود و در تمام دوره سلطنت شاه شجاع و امیر دوست محمدخان در کابل اقامت داشت چند سال پیش مراقد ساخت که اقلأ پرده از روی هویت دو نفر ازین کار آگاهان انتلیجنت سرویس انگلیسی بردارم. در ماه ثور و جوزای سال ۱۳۳۲ مجله ژوندون در شماره ۷ سال ۵ و شماره ۱۱ و ۱۲ سال مذکور دو مقاله یکی به عنوان (تاش کلا یکنفر از همکاران الکسندر برننس به لباس فقر در کابل) و دیگری به عنوان: (ریش سفید شهر سبزین یک تن دیگر از عمال دستگاه انتلیجنت سرویس در استانہ تجاوز دوم فرنگی در افغانستان) نشر کردم که خواندن آنها در آنوقت بی اندازه مورد توجه علاقمندان واقع شد.

(تاش کلاه) و (ریش سفید شهر سبزین) یکی به لباس فقر و درویشی از سیاه خانهای چهارچته کابل و دیگر به لباس خانی و تاجری از یکی از گوشه های شهر سبز بخارا فعالیت میکردند و هر دوی آنها در تحکیم مناسبات و استقرار نفوذ بریطانیا در افغانستان و خاکهای مجاور و عقب زدن نفوذ روسیه اتزاری صرف مساعی میکردند. مبرهن است که از نظر تاریخ وقایع فعالیت های تاش کلاه همکار برنس مربوط

به چهار سال سلطه مشترک فرنگی و شاه شجاع بود و فعالیت های ریش سفید شهر سبز به سال اخیر و ماه های اخیر سلطنت و حیات امیر شیرعلیخان تعلق دارد و ازان کشاده تر صحبت میکنم :

در صفحه های پیشتر شرح ورود هیئت روسی تزاری به ریاست جنرال استیلاتوف به دربار امیر شیرعلیخان در بلا حصار کابل شرح یافت و نوشته شد که چطور جنرال مذکور برای آوردن مکاتب رسمی امیر شیرعلیخان چهل روز یا دو ماه رخصت گرفت در حالیکه بقیه اعضای هیئت او در بلا حصار ماند خودش رفت و هر چه گفته بود و وعده داده بود پادروها ماند.

از طرف دیگر چون مقدمات کنفرانس پشاور با شمول نمایندگان امیر شیرعلیخان دو پشاور فراهم میشد امیر شیرعلیخان به مراجعت و عدم مراجعت رئیس هیئت روسیه دلچسپی پیدا کرده بود. قسار گفتار سردار محمد عباس خان امیر برای روشن کردن قضایا میرزا محمد حسن خان دبیر الملك را به تاشکند فرستاد و چون در مراجعت نامبرده هم تاخیر رخداد به تعقیب او مولاداد نام آبدار باشی خود را اعزام نمود مولاداد مذکور بالاخره دبیر الملك را در تاشکند پیدا کرد و مکتوبی از او اسمی امیر شیرعلیخان گرفت و بکابل مراجعت کرد ولی روزهایی که در شهر سبز بود تصادفاً با مرد ریش سفید مرموزی ملاقات کرد که شرح آن سردار محمد عباس خان از زبان خودش چنین می نویسد :

- « .. بعد ازان در شهر سبز تر کستان رسیدم در بازار آن موزه میخریدم، دیدم شخصی «
 « آمده و بمن گفت شمارا کار دارم اگر مهر بانی نموده به همراه من بیائید . به همراه «
 « همان شخص روانه شده بیک مکان عالی رسیدم، در جایی رسیدم که يك شخص سفید «
 « ریش نشسته مرا با عزت در پهلوی خود نشاند و فرمود شما آدم امیر شیرعلیخان میباشند اسم «
 « شما چه می باشد ؟ فرمودم اسم من مولاداد. چونکه محمد اسلم خان فوت نموده بنده بجای «
 « آن بعهد آبداری امیر شیرعلیخان مقرر میباشم بعد آن فرمود سلام مرا به «
 « امیر شیرعلیخان بگو، بعد از سلام عرض نمایند که شخص ریش سفید در شهر سبز «

«ترکستان عرض نمود که امیر شیرعلیخان دوستی خود را با سرکار انگریز برطانیه»
 «داشته باشد از دل و جان دوستی سرکار انگریز را با سر برساند و با سرکار روس دوستی»
 «خود را منقطع گرداند. سبب این است که سرکار انگریز اگر چه مطلب آشناست مگر»
 «بسبب مطلب خود بهر طریق خیر خود را از دنیاى نقدی و از توپ و تفنگ و غیره سامان حرب»
 «دریغ به امیر افغانستان نمیکند که امیر افغانستان بهر صورت و بهر طریق که باشد»
 «دوست سرکار برطانیه انگریز شود که ملک افغانستان در ما بین انگریز و روس»
 «احاطه مییابد و در دوستی افغانستان انگریز بسیار خیر خود را و خیر دولت خود را»
 «می بیند. اگر افغانستان سردرستی با سرکار انگریز بگذارد، سرکار انگریز ازین»
 «افغانستان پلتن و رساله ها و توپخانه های باعزت نگه میدارد و میتواند که با زور»
 «و با زوی افغانستان عالم گیری را اراده نماید که مردم افغانستان شمشیری و دلاور»
 «میباشند، بسیار لحاظ افغانستان بخاطر سرکار انگریز میباشد، به چند سبب های»
 «ظاهری و باطنی که به دل دارند آنچه روس و قوم روس میباشد نهایت قوم بی پروا»
 «و بلند هوا و خودها را در تمام عالم بلند میدانند و تمام عالم را بنظر خود مثل لاشی»
 «و بی زور و با زور میدانند و همین خیال آنها مستحکم شده است که عالمگیری بر قوم»
 «روس تمام است و روی عالم را خواهیم گرفت و هیچ پادشاه و هیچ احدی ملتجی»
 «نمیباشد و مردم وحشی طبع، خود را و بلند هوا و مغرور اند و بتخدمت کسی پروا»
 «ندارند اگر یک دفعه خاندان شما بوقت آمدن فوج سرکار انگریز و شاه شجاع»
 «الملك پادشاه در شهر کابل برآید و خراب شدند بسبب آمدن سفیر روس، اگر صد»
 «بار دیگر همچنان بسبب آمدن سفیر روس خراب و برباد شوید همینقدر قوم روس»
 «خیال هم ندارند و هیچ نمیدانند و قوم روس خود را به هیچ احدی شبیه نمیدانند، اگر»
 «امیر شیرعلیخان این نصیحت مرا گوش نکرد معنیال و اطفال بقید سرکار»
 «انگریز میرود و سرکار روس برابر سر موبکار امیر شیرعلیخان نمی آید و نخواهد»
 «آمد بعد آن من مولا داد خان مزبور عرض کردم همین احوال بر کاغذ»
 «نوشته بدهید. خنده بسیار کرد، فرمود: من معمر و ریش سفید میباشم»

«خوب میدانم کاغذ نمیدهم و نه اسم خود را نشان میدهم مگر به کلمه رسول کریم (ص)،
 «شريك ميباشم و مسلمانها بهمديگر برادر ميباشند، باين سبب چند کلمه بشما عرضه،
 «نمودم، براي اميرشيرعليخان جواب ارسال نمودم منظور نمايد خير خودش واز،
 «جميع اهل اسلام افغانستان و اگر منظور نمايد خرابي خودش و خاندانش و قتل،
 «و مقاتله اهل اسلام افغانستان و خلق خدا برباد رفتن ميشود ديگر مرا مطلب،
 «نميباشد. اگر اميرشيرعليخان اين نصيحت را گوش کرد ثانياً در همين بازار،
 «شهر سبز بيايد در نزد من ميرسيد آنچه مطلب اميرشيرعليخان باشد انجام داده،
 «ميشود، در آن سه خلته تنگه هريك هزار دانه آورده بمن مهماني گويان داد،
 «و مرخص فرمود و الحال هم شب است که آمده ام ميخواهم سردارشيرعليخان،
 «را بگويم که به اميرشيرعليخان عرض نمايد گفتم بسيار بهتر است شما خود عرض،
 «کنيد يا به معرفت سردارشيرعليخان قندهاري عرض نمائيد. بعد از چند يوم همان،
 «مولادادخان به مرض قلب فوت نمود، معلوم نکردم که سخن مذکور بالا بسمع،
 «اميرشيرعليخان مرحوم رسيد يافته و الله اعلم ...»

در متن اين قصه اگر خوب دقت شود از هر جمله و کلمه آن سوالاتي به خاطر
 خطور ميکند و مجموع آن مدلل ميسازد که انگليس ها زمانه هائي که در هند
 مستقر شدند و کم کم بطرف سرحدات ما پيش مي آمدند چه گماشته ها چه جاسوسان
 سري ميان قبائل آزاد و در داخل افغانستان و در خان نشين هاي آسياب مرکزی
 داشتند و آنها با چه ترديستی و مهارت به تعلق انگلستان فعاليت می نمودند. آیا اين
 آدم موقر ريش سفيد در شهر سبز که بود؟ چرا پوشيده و اسرار الود زندگانی
 ميکرد؟ گماشته او چگونه نماينده اميرشيرعليخان را در بازار موزه فروشی شهر سبز
 شناخت؟ اين ريش سفيد در آن موقعی که وسايل مخابره و مرادده سريع هم
 وجود نداشت از کجا فهميد که مذاکرات اميرشيرعليخان با روس و انگليس
 به نقطه بحرانی رسیده؟ اين مرد موقر که سنگ اسلاميت و برادری اسلامي را به
 سينه ميزد چه دلچسپی داشت که اميرشيرعليخان از روس ها منحرف شود و به

انگلیس ها علاقه پیدا کند؟ آیا چرا این مسلمان خیرخواه از نوشتن نصایح و نظریات مفید خود روی کاغذ خود داری کرد؟ و چرا از افشای نام خود سر باز زد؟ این ریش سفید به کدام قوت و قدرت میگفت که اگر امیر شیرعلیخان نصایح او را مبنی بر انحراف از روس و نزدیکی با انگلیس قبول کند همه آرزوهای او را برآورده خواهم ساخت؟ این سوال ها و امثال آن نشان میدهد که ریش سفید شهر سبز که از بردن نام و نشان خود خودداری میکند ولی قدرت بر آوردن آرزوهای پادشاهی را دارد آنهم در صورتیکه با دولت انگلیس دوستی و همنائی کند طبیعی جزئیکی از نمایندگان سری انتلیجنت سرویس انگلیسی کسی دیگری بوده نمیتواند و سخنان و اندرز های او همه سنجش سیاست روز حساب شده بود و در موقعیکه سیاسیون متن معاهدات را نادیده گرفته و قوای نظامی آنها بر سرحدات ما تجاوز کرده بودند و امیر شیرعلیخان اقلاناً برای حفظ مواز نه خود دوستی روسی اتزاری را امتحان میکرد ریش سفید موقر نماینده او را از بازار شهر سبزه رمز و اشاره در جایگاه خفیه جلب کرده و با پیام های سیاسی میخواست پادشاه افغانستان از روس منحرف شود و به انگلیس ها به پیوندد. عین فعالیت های این ریش سفید مرموز را ۳۰ سال قبل در ما های اخیر دوره اول پادشاهی امیر دوست محمد خان در کابل از ناحیه ریش سفیدی دیگری مشاهده میکنیم. اگر چه محل معرفی این مرد سری از نظر وقایع باید پیشتر ازین بجایش صورت میگرفت ولی باز هم از نظر مفهوم اساسی بیجا نیست و ذکر آن مدلل میسازد که در مقدمه تهاجم بر افغانستان انگلیسها همیشه در داخل و خارج کشور ما فعالیت داشتند؛ اینک قصه تاش کلا:

در حدود ۱۲۵ سال قبل از زمان تجاوز اول فرنگی بر افغانستان و در دوره تسلط اول آنها مجهول الهویه تی بنام (تاش کلا) و به لقب (بابا صاحب) در چهار چته کابل در خانه شخصی موسوم به سید غلام قادر بطور اسرار آمیزی در تاریک خانه ها مخفی از نظر مردم زندگانی میکرد و ورشته های اکثر امور سیاسی در دست او بود و بدون آگاهی شاه شجاع و وزیرش سردار محمد عثمان خان به همکاری الکسندر برنس نماینده سیاسی انگلیس در عزل و نصب مامورین افغانی و اداره بسیاری از کارها دخالت داشت.